

بحران روش‌شناسی

در علوم سیاسی

تاریخ دریافت: ۸۲/۵/۲۳

تاریخ تأیید: ۸۲/۶/۱۶

دکتر سیدصادق حقیقت*

مقاله حاضر به بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی، تبیین علل آن و اشاراتی به راه‌های برون رفت از این بحران می‌پردازد. بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی به چند بخش تقسیم می‌شود: بحران‌های ناشی از تشویش در فلسفه علم، بحران‌های ناشی از فلسفه علوم اجتماعی و مسائلی که خاص علوم سیاسی است. مفاهیم علوم سیاسی هنگام ورود به جوامعی همانند جامعه ما معمولاً دچار کژتابی می‌شوند و این مسأله بحران در روش‌شناسی علوم سیاسی را مضاعف می‌کند. مهم‌ترین گام‌های برون رفت از این بحران در جامعه ما عبارتند از: شناخت روش‌های مدرن، نقد و بومی کردن آنها، بازخوانی تراث سیاسی و روش‌های آن، نقد تراث، و مقایسه و هم‌نهادسازی این دو گونه روش.

بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی

واژه‌های کلیدی: روش، روش تحقیق، روش‌شناسی، فلسفه علم، فلسفه علوم اجتماعی.

مقدمه

«علوم سیاسی»** اصطلاحی است که با اوج گرفتن مکتب اثبات‌گرایی رواج بیشتری پیدا کرد، در

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مفید.

حالی که تا قبل از آن، واژه «سیاست» کاربرد بیشتری داشت. تأکید بر «علم»* بودن سیاست و همچنین سرایت دادن روش‌های علوم تجربی به علوم اجتماعی، نوع نگاه به این مجموعه علوم را تغییر داد. علوم سیاسی مجموعه‌ای از علوم مربوط به سیاست را با محوریت واحدی گرد هم آورده است. این مسأله به آن معنا نیست که ضرورتاً علوم سیاسی امروزه به رشته علمی** مستقلاً تبدیل نشده باشد. اگر تا چند دهه قبل اختلاف زیادی در این مسأله وجود داشت، امروزه سخن اثبات‌کنندگان آن غلبه پیدا کرده است.

اصطلاح «علوم سیاسی» در اروپای قاره‌ای زودتر از کشوری مانند انگلستان به کار رفت. هنوز هم در بسیاری از دانشگاه‌های بریتانیا از واژه Government برای این رشته استفاده می‌شود.^۱ شاید دلیل این امر را بتوان در تحلیلی بودن فلسفه در آن دیار جست‌وجو کرد. باز به همین دلیل است که رشته‌هایی مانند روابط بین‌الملل در ایالات متحده، و فلسفه سیاسی در بریتانیا رشد بیشتری داشته است. به هر حال در این جا از «علوم سیاسی»، کلیه دانش‌های سیاسی را اراده می‌کنیم. این دانش‌ها اعم از اندیشه‌های سیاسی و وجوه تجربی این علوم است، بنابراین به «علم» به معنای تجربی آن محدود نمی‌شود. به همین دلیل از روش‌های غیر اثبات‌گرایانه (همچون هرمنوتیک و روش‌های پسامدرن) نیز سخن به میان خواهد آمد.

با توجه به مجموعه‌ای بودن علوم سیاسی، امکان سخن گفتن از روشی واحد در آن وجود ندارد. «علم یگانه»*** حلقه وین که ادعای متحد کردن روش‌ها در کلیه علوم را داشت، از باده مکتب اثبات‌گرایی سرمست بود. امروزه، نقادی هشیارانه مکاتب متأخر بر اثبات‌گرایی، دعوی خام ایشان را تعدیل کرده است. به هر حال، نمی‌توان انتظار داشت کلیه زیر مجموعه‌های علوم سیاسی از روشی یگانه بهره‌برند؛ به طور مثال، رشته‌های علمی‌تر (همانند جامعه‌شناسی سیاسی و روان‌شناسی سیاسی) از روش‌هایی بهره‌می‌برند که بالطبع با روش‌های اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی متفاوت است. تنوع روش‌ها هم به دلیل حوزه‌های دانش در علوم سیاسی، و هم به دلیل اختلاف دیدگاه‌ها و مکاتب مختلف حتی در یک حوزه خاص است.

روش‌شناسی در علوم سیاسی از چند جهت امر پیچیده‌ای به نظر می‌رسد. از آن جا که روش‌شناسی در علوم سیاسی زیر مجموعه روش‌شناسی در علوم اجتماعی است، ابهاماتی که در مجموعه دوم وجود دارد به مجموعه اول نیز سرایت می‌کند. به همین میزان اختلافات موجود در

* science

** decipline

*** The unified science

فلسفه علم نیز به واسطه به علوم سیاسی مربوط می‌شود. محور مقاله حاضر، پی‌گرفتن این مدعاست که ایهامات موجود در فلسفه علم و روش‌های علوم اجتماعی، و همچنین مجموعه‌ای بودن علوم سیاسی و در هم بودن مفاهیم و اصطلاحات به کار رفته در آن باعث نوعی آشفتگی در روش‌شناسی این علم شده است. این آشفتگی وقتی به کشورهای جهان سوم (و در این جا کشورهای اسلامی و به خصوص ایران) می‌رسد، به «بحران روش‌شناسی» تبدیل می‌شود.

۱. سطوح روش و روش‌شناسی

«روش» یا method به معنای «در پیش گرفتن راه» است، چرا که meta یعنی «در طول»، و odos یعنی «راه». «روش» عبارت است از فرآیند عقلانی یا غیرعقلانی ذهن برای دستیابی به شناخت یا توصیف واقعیت. به واسطه روش می‌توان از طریق عقل یا غیر آن واقعیت‌ها را شناخت و مدلل کرد و از لغزش برکنار ماند.

در معنایی کلی‌تر، روش هرگونه ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود است. روش ممکن است به مجموعه طریقی که انسان را به کشف مجهولات هدایت می‌کند، مجموعه قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش به کار می‌روند و مجموعه ابزار و فنونی که آدمی را از مجهولات به معلومات راهبری می‌کند اطلاق شود.^۲

مقصود از «روش‌شناسی»^{*} در این جا، شناخت و بررسی کارآمدی‌ها و ناکارآمدی‌های روش‌های گوناگون است. اگر به کارگرفتن روش را دانشی درجه اول^{**} محسوب کنیم، تحلیل و بررسی خود روش‌ها، دانشی درجه دوم^{***} محسوب خواهد شد.

وقتی از روش و واژگان مربوط به آن استفاده می‌کنیم، باید توجه داشته باشیم که در مورد کدام سطح از روش سخن می‌گوییم. واژه روش و مشتقات آن ممکن است در هفت معنا یا سطح به کار رود:^۳

۱- روش معرفت: اگر روش تاریخی و نقلی را جدا فرض کنیم، پنج روش معرفت خواهیم داشت: روش تاریخی، روش نقلی، روش فلسفی، روش شهودی و روش تجربی.

۲- نوع استدلال: گاهی روش به معنای نوع استدلال به کار می‌رود. از این حیث روش می‌تواند قیاسی یا استقرایی، لئی یا اتئی یا غیر آن باشد.

* methodology

** first order

*** second order

۳- روش‌های فنون گردآوری اطلاعات: برای جمع‌آوری اطلاعات از چهار روش عمده می‌توان بهره برد: روش مشاهده، روش پرسش‌نامه، روش مصاحبه و روش کتابخانه‌ای. به معنای دقیق کلمه، اینها فن* تحقیق هستند، نه روش تحقیق.

۴- روش تحلیل داده‌ها: پس از گردآوری اطلاعات، نوبت به تحلیل آنها می‌رسد. روش تحلیل داده‌ها می‌تواند کلاسیک یا آماری باشد.

۵- سطح تحلیل: معمولاً در پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌ها از روش توصیفی - تحلیلی و امثال آن نام می‌برند. این معنای روش به سطح تحلیل نظر دارد. روش تحقیق به این معنا در نگاه کلی خود به دو روش توصیفی (به معنای اعم) و هنجاری تقسیم می‌شود.

۶- نوع نگاه به موضوع: محقق علاوه بر روش‌های گردآوری و روش تحلیل داده‌ها، به معنای دیگری نیز می‌تواند از روش پژوهش خود نام ببرد. پژوهشگر به موضوع مورد مطالعه خود می‌تواند با دید پدیدار شناسانه یا ساختارگرایانه یا هرمنوتیکی و امثال آن بنگرد.

۷- روش‌شناسی: در معنای آخر، روش‌شناسی به عنوان دانشی درجه دوم قرار دارد، که از دیدگاهی بالاتر به روش‌های تحقیق به عنوان دانشی درجه اول می‌پردازد.

ظاهراً برای سطح اول و دوم، اصطلاح انگلیسی method، برای سطح سوم technique، برای سطح چهارم تا ششم research method، و برای آخرین سطح methodology را به کار می‌برند. در سطح اول می‌توان از پنج نوع روش سخن گفت. روش معرفت‌مکن است فلسفی (عقلی)، علمی (تجربی)، شهودی یا نقلی باشد. در روش عقلی با استعانت از قیاس یا استقرا، صغرا و کبراهای منطقی تشکیل می‌شود. قیاس ممکن است شکل برهانی (با مواد یقینی و بدیهی)، جدلی (با استفاده از مقبولات)، خطابی (مشهورات)، شعری (تخیلی) یا مغالطی داشته باشد. روش علمی در صدد است همواره از مراحل مشخص زیر گذر کند: مشاهده، طبقه‌بندی مشاهدات، فرضیه‌سازی، آزمایش، و تجزیه و تحلیل داده‌ها به منظور اثبات یا رد فرضیه. در این روش، باید اثبات یا رد فرضیه‌ها از طریق تجربه امکان‌پذیر باشد، تعیین رابطه میان علت و معلول از طریق آزمون ارتباط میان متغیرها عملی شود و همه افراد بتوانند بر اساس آن روش به نتیجه واحدی برسند. فرآیند و مراحل روش علمی عبارت است از: طرح و بیان موضوع یا سؤال مورد نظر، بررسی و ارزیابی اطلاعات موجود، تعیین جامعه مورد مطالعه، تعیین روش جمع‌آوری اطلاعات و اجرای پژوهش، استخراج و جدول‌بندی و محاسبات آماری، و بالآخره تجزیه و تحلیل و تفسیر نتایج.

* technique

روش شهودی دو کاربرد متفاوت در عرفان و علوم انسانی دارد. عرفایی که روش‌های تجربی و عقلی را ناکافی می‌دانند، سه مرحله برای روش شهودی معرفی می‌کنند: مشاهده، مکاشفه و محاضره. روش شهودی در علوم انسانی در مقابل روش‌های تحصیلی و اثباتی قرار می‌گیرد. تأویل‌گرایی و روش تفهیمی در نقد اثبات‌گرایی مطرح شده‌اند.^۴

روش نقلی دو معنا دارد. این روش به معنای اعم، شامل روش تاریخی نیز می‌شود. روش نقلی به معنای خاص، یکی از روش‌های دینی به حساب می‌آید. در علم فقه با مبنا قرار دادن منابع دینی (قرآن و سنت)، سعی می‌شود قول شارع مقدس از طریق روش نقلی کشف شود.^۵ کاربرد روش به معنای دوم (نوع استدلال) در ارتباط مستقیم با معنای اول است، چرا که به طور مثال، روش تحقیق فلسفی نوع استدلال قیاسی، و روش تحقیق تجربی نوع استدلال استقرایی را می‌طلبد.

همان گونه که گفته شد، سطح سوم بهتر است فن تحقیق نامیده شود. دانش پژوه در متن تحقیقی خود هم به فن تحقیق و هم به روش تحقیق به معنای چهارم و پنجم اشاره می‌کند. فن مشاهده و پرسش‌نامه و مصاحبه در جامعه‌شناسی و مطالعات تجربی، و فن کتابخانه‌ای در تحقیقات بنیادین و اندیشه‌ای کاربرد دارد. در روش تحلیل داده‌ها (کاربرد چهارم) نیز این مسأله وجود دارد. به قول موريس دوورژه روش کلاسیک از روش‌های نقد ادبی و نقد تاریخی مشتق شده‌اند و برای تحلیل درونی اسناد به کار می‌روند، در حالی که روش آماری و کمی به علوم هم‌چون اقتصاد و جامعه‌شناسی یا تحلیل کمی متن اختصاص دارد.^۶

در سطح پنجم، روش توصیفی به معنای اعم خود به روش توصیفی به معنای اخص، روش تحلیلی و روش نقدی تقسیم می‌شود. روش توصیفی به معنای اخص نیز به توصیف مشاهده‌ای و توصیف تحلیلی یا تبیین منقسم می‌گردد. ما در توصیف مشاهده‌ای تنها مشاهدات خود را بدون هیچ گونه تحلیل یا نقدی بیان می‌کنیم؛ البته توصیف و تبیین اموری اضافی هستند، به این معنا که هر تبیینی نسبت به تبیین فراتر خود نوعی توصیف محسوب می‌شود. هدف تبیین، یافتن علل پدیده‌ها، و هدف تحلیل، یافتن پیش‌فرض‌ها و آثار و نتایج مترتب بر یک رأی است. در نقد - برخلاف تحلیل - به داوری نظری و عملی موضوع می‌پردازیم. نقد نظری به مطابقت مسأله با واقع، و نقد عملی به آثار و نتایج فردی و اجتماعی آن مربوط می‌شود. تحقیق هنجاری به ارائه بایدها و نبایدها می‌پردازد.^۷ در خصوص روش تحقیق در حد نگارش پایان‌نامه و رساله باید اذعان کرد که روش واحدی وجود ندارد. این مسأله به اختلاف نظر در فلسفه علم و روش‌شناسی برمی‌گردد؛ به طور مثال، اثبات‌گرایان، روش تحقیق و فرضیه‌های اثباتی را توصیه می‌کنند، در حالی که نقادان آنها به این

گونه سخت گیری‌ها معترضند. در ایران هم این اختلاف نظر در سلايق اساتيد درس روش تحقيق و طرح‌های تحقیقاتی پایان نامه‌های دانشگاهی و غیر دانشگاهی ملاحظه می‌شود. برخی اساتید حتی در مباحث اندیشه‌ای ذکر کردن فرضیه و متغیر مستقل و وابسته را لازم می‌دانند، در حالی که برخی دیگر حتی بر نوشتن فرضیه نیز اصرار ندارند!

در سطح ششم، از روش به عنوان نوع نگاه به موضوع سخن می‌گوییم؛ به طور مثال، دید ما به موضوع می‌تواند پدیدار شناختی یا هرمنوتیکی باشد. به دلیل اهمیت این معنای روش‌شناسی، سعی می‌کنیم به شکل گذرا به کاربرد آن در علوم سیاسی اشاره کنیم. رفتارگرایی، تمثیل و تجلی معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه در علوم اجتماعی است. اهمیت رفتارگرایی در آن است که علی‌رغم متحمل شدن نقدهای پیاپی و شدید، هنوز هم الگوی غالب در علوم اجتماعی و علوم سیاسی محسوب می‌شود. بر اساس تاریخ‌گرایی، اندیشه‌ها به هم پیوسته‌اند و گسستی بین آنها مشاهده نمی‌شود. بدین جهت می‌توان روش‌شناسی تاریخ‌گرایی را نقطه مقابل ساختارگرایی و نظریه گفتمان قرار داد. روش فوکو از این جهت در مقابل روش هگل قرار می‌گیرد که به تداوم سنت‌ها در تاریخ اعتقادی ندارد. استفاده هابرماس از هرمنوتیک انتقادی جهت اثبات‌رهایی، و نیز تفاوت‌های روش‌شناسانه او با فوکو حائز اهمیت است.

روش تفهیمی به بخشی از دانش‌های سیاسی مربوط می‌شود، نه به همه آنها. این روش به فهم اعمال و افعال سیاسی مربوط می‌شود، نه به فهم اندیشه سیاسی. پدیدارشناسی نیز هرچند ظاهراً در علوم سیاسی به نحو مستقیم مورد استفاده روش‌شناسانه قرار نگرفته است، ولی تأثیر رگه‌های آن در هرمنوتیک و پسامدرنیسم قابل پی‌گیری می‌باشد.

ساختارگرایی نیز روش‌شناسی خاص خود را داراست. ساختارگرایان که از کل به هم پیوسته سخن می‌گویند، در کشف و مشاهده «ساخت»^{*} در پس واقعیت اجتماعی کوشش می‌کنند. مفروضه تغییر ناپذیری ساخت‌ها، خواه ناخواه ایشان را به نوعی جبرگرایی^{**} سوق می‌دهد. بدون شک در این بحث لازم است بین اقسام ساختارگرایی - به ویژه ساختارگرایی آمریکایی و ساختارگرایی فرانسوی - تمایز قائل شویم. چهار روش گفتمان، دیرینه‌شناسی، تبارشناسی و شالوده‌شکنی، زیرمجموعه روش‌های پسامدرن قرار می‌گیرند؛ هرچند برخی از آن روش‌ها همانند گفتمان در ماقبل فراتجدگرایی نیز سابقه دارند. بررسی این روش‌ها هم از جهت به چالش کشیدن روش‌شناسی‌های مدرن، و هم از جهت امکان استفاده آنها در حوزه اندیشه سیاسی اسلامی حائز اهمیت است.

* structure

** determinism

در سطح هفتم به روش‌شناسی به عنوان دانشی درجه دوم می‌پردازیم. موضوع دانش درجه دوم، دانشی دیگر است. در این جا نیز روش‌ها یا روش تحقیق‌های مختلف، موضوع روش‌شناسی قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد در باب معنای روش‌شناسی و رابطه آن با دیگر دانش‌ها ابهاماتی وجود داشته باشد:

بعضی روش‌شناسی را مبحثی نظری می‌دانند که با تعقل، منطق و فلسفه پیوسته است. بعضی دیگر روش‌شناسی را از فلسفه جدا دانسته، آن را یک رشته علمی می‌دانند. بالأخره بعضی دیگر در این راه (علمی دانستن روش‌شناسی و جدا سازی آن از فلسفه) بیشتر تأکید دارند. آنان ضمن پذیرش منطق، فلسفه و به طور کلی تعقل در کار روش و احراز شناخت، معتقدند باید با مباحث ملموس و پدیده‌های حیات انسانی تماسی نزدیک‌تر برقرار سازیم.^۸

به هر حال نباید فراموش کرد که موضوع روش‌شناسی، روش‌ها هستند و بدین جهت از نظر معرفت‌شناختی، رتبه روش‌شناسی یک مرتبه بالاتر از موضوع خود است. روش‌شناسی به مطالعه روش‌های علوم، مقایسه و یافتن محدودیت‌ها و نقاط ضعف و قوت آنها می‌پردازد. قابل توجه است که کتاب منتشر شده در یکی از دانشگاه‌های کشورمان، روش‌شناسی را معادل فلسفه علم به کار برده^۹ و سپس هر دو را معادل علم‌شناسی و شناخت‌شناسی معرفی می‌کند!^{۱۰}

فیلیسین شاله در تعریف روش‌شناسی می‌گوید:

فلسفه علمی را منطق عملی یا متدلوژی (شناخت روش) نیز می‌توان نامید. این فلسفه قسمت مهم منطق است که خود، مطالعه حقیقت و علم قوانین استدلال است. متدلوژی، یعنی مطالعه نفسانیات عالم با روش صحیح. متدلوژی علمی است دستوری، زیرا برای فکر، قواعدی مقرر می‌دارد و تعیین می‌کند که انسان چگونه باید حقایق را در علوم جستجو کند.^{۱۱}

بر این اساس، روش‌شناسی بخشی از منطق عملی است، زیرا این بخش منطق، ابزارها و شیوه‌هایی را برای رسیدن به حقیقت معرفی می‌کند. هرچند این نحوه نگرش دستوری در خصوص روش‌شناسی و فلسفه علمی مدت‌ها پذیرفته شده بود، اما رویکرد جدید در فلسفه علم و روش‌شناسی آن را به مثابه شاخه‌ای از علوم تحلیلی و توصیفی تلقی می‌کند، که درصدد است خود را از «دستور» و «تجویز» برحذر دارد. روش‌شناسی، شاخه‌ای از فلسفه علم است؛ به بیان دیگر، فلسفه علم شامل مباحثی دیگر، غیر از روش‌شناسی نیز می‌شود. جهت تمایز مفهومی روش‌شناسی با دیگر مفاهیم مربوط، باید تفاوت آن را با روش، روش تحقیق، فلسفه علم، منطق و معرفت‌شناسی، بحث کرد.

رابت برگس ضمن اذعان به مبهم بودن تعاریف اصطلاحات فوق می‌گوید:

اصطلاح «روش» به شکل وسیعی در تحقیقات اجتماعی به کار می‌رود. برخی اصطلاحات ناظر به دو اصطلاح مبهم «روش‌شناسی پژوهش» و «روش تحقیق»^{*} هستند. روش تحقیق به عملیات معطوف به واقعیت ویژه‌ای اشاره دارد که در خصوص داده‌های اجتماعی صورت می‌گیرد. در علوم اجتماعی دامنه وسیعی از روش‌ها ممکن است مورد استفاده قرار گیرند. این روش‌ها در خصوص علوم اجتماعی توسط واس^{**} (۱۹۸۶) بدین ترتیب تلخیص شده است: روش‌های تجربی،^{***} روش‌های پیمایشی^{****} و روش‌های نمونه پژوهی.^{*****} ما باید به این لیست روش‌های اسنادی و تاریخی^{*****} را نیز بیفزاییم. روش اول تأثیر یک متغیر را بر متغیر دیگر مورد بررسی قرار می‌دهد. روش دوم که احتمالاً عمومیت بیشتری در پژوهش‌های اجتماعی دارد، ممکن است از روش مصاحبه یا پرسش‌نامه بهره‌برد. نوع سوم از مشاهده و یا روش‌های غیر ساختاری مصاحبه و پرسش‌نامه استفاده می‌کند. روش اخیر از منابع و اسناد تاریخی و شفاهی بهره می‌جوید. به مجموعه فوق باید روش ترکیبی را نیز افزود.^{*****}

روش‌شناسی از نظر معرفتی مادون فلسفه دانش^{*****} و فلسفه علم^{*****} قرار دارد، هرچند طبق استدلال فوق بالاتر از روش تحقیق قرار می‌گیرد.

۲. اهمیت روش‌شناسی در علوم سیاسی

شناخت روش‌ها در هر علمی، امری بایسته به نظر می‌رسد. برخی دانشمندان تمایز علوم را به روش دانسته و موضوع یا غایت را متمایز کننده علوم ندانسته‌اند. نکته مهم این است که روش در هر علم و مکتب و نظریه‌ای، نقش کلیدی دارد. حتی می‌توان گفت بحث روش در مکاتب فلسفی و مکاتب

* Research method.

** Vaus.

*** Experimental methods.

**** Survey methods.

***** Case study methods.

***** Documentary and historical methods.

***** See: Adam Kuper and Jessica Kuper, *The Social Science Encyclopedia* (London: Routledge, 1996) pp. 533-536.

***** philosophy of Knowledge.

***** philosophy of Science.

فلسفه علم نیز محور دیگر مباحث می‌باشد.

هر پژوهش مکتوب یا تفکر نانوشته‌ای خواه ناخواه روشی دارد. اگر فکر را به «حرکتی به سوی مبادی، و از مبادی به سمت مقصد»^{۱۲} تعریف کنیم، بدون شک این حرکت دو قسمتی، همراه با روش است. پژوهشگر ممکن است به روش خود تصریح نکند، همان‌گونه که معمولاً این چنین است. پنهان نگاهداشتن روش معمولاً به نفع مؤلف و متفکر تمام می‌شود، چرا که در درجه اول مشقت تحریر و تدوین روش از دوش او برداشته می‌شود. و از طرف دیگر، تصریح به روش ممکن است محدودیت‌هایی برای او به همراه داشته باشد. در اغلب موارد، نظریه‌پردازان حرفه‌ای از نظر روان‌شناختی سعی می‌کنند از روش‌های خاص خود، همانند سلاح‌های راهبردی و اتمی، حفاظت کنند و تنها در مواقع ضروری آنها را به کار گیرند.

هر روشی به مقتضای ماهیت خود، محدودیت‌هایی دارد. هیچ روشی به شکل مطلق خوب یا بد، کامل یا ناقص، و یا ممدوح یا مذموم نیست. همه روش‌ها از جهاتی دارای نقاط مثبت، و از جهاتی دیگر دارای نقاط منفی‌اند. این احتمال هم وجود دارد که روشی خاص در ارتباط با شرایط یا موضوعی ویژه، کارآمدی بیشتری داشته باشد؛ به طور مثال، روش قیاسی بیشتر از روش استقرایی با علم فلسفه سازگاری و هماهنگی دارد. از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که در درجه اول، هر علم یا اندیشه‌ای، روشی دارد، و در درجه دوم، هر روشی از محدودیت‌ها و کارآمدی‌هایی برخوردار است. از جمله فواید تصریح به روش این است که شخص با احاطه به جوانب موضوع، از مطلق‌گرایی دور و به نسبی‌گرایی روش‌شناختی نزدیک می‌شود. روش هیچ مکتبی به شکل مطلق، کامل و بی‌نقص نیست و همواره با چالش‌ها و کمبودهایی رو به رو است. امروزه کثرت‌گرایی روش‌شناختی* بر این اساس مقبولیت وسیعی پیدا کرده است.

اهمیت روش‌شناسی در علوم سیاسی را به شکل خاص می‌توان در مسائل زیر پی گرفت:
نکته اول این که علوم سیاسی دچار بحران مفاهیم و روش‌ها شده است. در مورد تعریف «سیاست»، «علوم سیاسی»، «فلسفه سیاست»، «فلسفه سیاسی»، «فلسفه علم سیاست» و امثال آن توافقی وجود ندارد. علاوه بر این مسأله، می‌توان به نبود اجماع در خصوص تعریف «روش‌شناسی»، «روش تحقیق»، «نظریه»، «مدل»، «مکتب»، «چارچوب نظری» و مانند آن در علوم انسانی و علوم اجتماعی اشاره نمود. این‌گونه مسائل است که دانش پژوهان علوم سیاسی را به هنگام نگارش مقاله یا رساله دچار مشکل و ابهام می‌سازد.

نکته دوم آن است که دعوی اثبات‌گرایان و مخالفان ایشان در باره اتحاد یا عدم اتحاد روش‌های علوم تجربی و علوم انسانی به سرانجام مشخصی نرسیده است. در حالی که اثبات‌گرایان معتقدند روش‌های علوم تجربی به علوم انسانی قابل‌سریان هستند، نقادان آنها همانند هرمنوتیسین‌ها* و پسامدرن‌ها** به چنین مسأله‌ای اذعان ندارند.

از همین جا می‌توان به نکته سوم رسید. اگر روش‌های علوم انسانی از روش‌های علوم تجربی متمایز باشند، باز این معضل وجود دارد که روش‌های علوم انسانی، روش‌های علوم اجتماعی و روش‌های علوم سیاسی به شکل دقیق همانندی ندارند؛ به بیان دیگر، می‌توان گفت کلیه روش‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی در علوم سیاسی قابلیت کاربرد ندارند. مسأله دیگر آن است که نه تنها مشکلات روش‌شناسانه علوم انسانی و علوم اجتماعی ممکن است به علوم سیاسی نیز وارد شود، بلکه در خود علوم سیاسی نیز معضلاتی وجود دارد. علوم سیاسی تا چند دهه قبل از این جهت معرکه آرا بود که آیا شایستگی ملقب شدن به عنوان «علم» را داراست یا خیر. اگر امروزه به «علم» بودن آن می‌توانیم تکیه کنیم، باید اعتراف کرد که علوم سیاسی، علمی جوان محسوب می‌شود؛ بنابراین بدیهی است روش‌هایی همچون هرمنوتیک، پدیدارشناسی، گفتمان و شالوده‌شکنی هنوز جایگاه اصلی خود را در علوم سیاسی پیدا نکرده باشند.

۳. بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی

روش‌های علوم اجتماعی همراه با تحولاتی که در مکاتب مختلف در طول تاریخ رخ داده، تغییر - و نه به شکل ضروری تکامل - یافته است. اگر مکاتب اثبات‌گرایانه در نقد مکاتب اسطوره‌ای، ماوراءالطبیعی و حتی دینی از قرن نوزدهم مطرح شدند، روش‌شناسی علوم نیز به همین موازات تحول یافت. از این جا می‌توان نتیجه گرفت نقدهایی که در جهت تکمیل اثبات‌گرایی عرضه شده‌اند (همانند نظریه ابطال‌گرایی) و همچنین نظریه‌هایی که در راستای بنیان‌برافکنی آن طرح شده‌اند (همانند نظریه‌های پسامدرن) نیز مباحث روش‌شناسانه را دچار تحول کرده‌اند. به طور کلی بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی را می‌توان در محورهای زیر متمرکز نمود:

الف) ابهامات ناشی از فلسفه علم

فلسفه علوم سیاسی زیرمجموعه‌ای از فلسفه علوم اجتماعی، و فلسفه علوم اجتماعی زیرمجموعه‌ای

* hermeneuticians

** postmoderns

از فلسفه علم به شمار می‌رود. پس پژوهش از فلسفه علم به سمت فلسفه علوم اجتماعی و سپس فلسفه علوم سیاسی، حرکت از کلی به جزئی است. از آن جا که هر خصوصیتی که در عام موجود باشد، بناچار در خاص نیز وجود دارد، پس اگر ویژگی خاصی در فلسفه علم و فلسفه علوم اجتماعی وجود داشته باشد، در فلسفه علوم سیاسی نیز وجود خواهد داشت. بدین سبب است که مبحث بحران در روش‌شناسی علوم سیاسی - به عنوان یکی از بخش‌های فلسفه علوم سیاسی - را از سخن در باب ابهامات روش‌شناسانه در فلسفه علم آغاز کردیم.

همان گونه که اشاره شد، امروزه «علم یگانه» خام اثبات‌گرایان اولیه (حلقه وین) زیر سؤال رفته است. نوآوری‌های مکاتب جدید، علوم سیاسی را بی نصیب نگذارده‌اند. نکته مهم در این میان آن است که در حال حاضر فلسفه علم نیز نه تنها به منزلگاه مشخصی نرسیده، بلکه به شکل اساسی چنین انتظاری در آینده نیز بعید به نظر می‌رسد، زیرا خود فلسفه علم از آن سنخ دانش‌هایی نیست که بتواند مورد آزمون و تکرار و قانون‌مندی درآید. پس در واقع فیلسوف علم می‌کوشد مدعاهای خود را با یک سلسله شواهد و قراین تأیید - و نه «اثبات» - کند. به ضرس قاطع می‌توان ادعا نمود که هیچ گونه راهی برای «اثبات» یا رسیدن به یقین تام در خصوص یکی از مکاتب فلسفه علم وجود ندارد. پس هر چند ممکن است به شکل جزئی و موردی، نقایص یا برتری‌هایی برای اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی* کارل پوپر، برنامه‌های علمی و پژوهشی** ایمره لاکاتوش و پارادایم*** تامس کوهن به نظر رسد، اما به هیچ وجه نمی‌توان به شکل قطعی و جزمی به یکی از آنها دل بست. آلن چالمرز پس از بررسی مکاتب مختلف فلسفه علم، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

مقوله کلی به نام «علم» و مفهومی به نام حقیقت یا صدق که علم را کاوشی برای حقیقت توصیف کند، وجود ندارد. مهم‌ترین نقش یا کارکرد پژوهش من مبارزه با چیزی است که «ایدئولوژی علم» نامیده شده است، بدان گونه که در جامعه ما مطرح شده است. هیچ تلقی ابدی و جهان‌شمولی از علم یا روش علمی وجود ندارد. به نقل از جان کریگ، «هر چیزی امکان‌پذیر است... در عمل یعنی، هر چیزی پایدار می‌ماند.»^{۱۳}

چالمرز هرچند می‌کوشد در نقد پوپر و دیگران بدیلی مناسب ارائه کند، ولی «واقع‌گرایی غیر واصف» او نیز بسیار کلی است و بنابراین تنها به عنوان یک پیشنهاد قابلیت طرح دارد. نظریه بینابینی او هم «چاشنی نسبی‌گرایانه» دارد و هم نقاد برخی نگرش‌های «نسبی‌گرایانه افراطی» محسوب

* falsification

** scientific research programmes

*** paradigm

می‌شود.^{۱۴} غرض از اشاره به کتاب چالمرز آن بود که نشان دهیم نه تنها اختلاف اقوال در فلسفه علم زیاد است، بلکه راه خاصی برای حل مشکلات و رسیدن به گرانیگاهی مطمئن نیز بعید به نظر می‌رسد. این مسأله بر روش‌شناسی علوم نیز تأثیری غیر مستقیم دارد. ابهام در مسائل اصلی فلسفه علم - همانند استقراگرایی، ابطال‌گرایی، عقل‌گرایی و نسبی‌گرایی - در روش‌شناسی علوم تأثیراتی غیرمستقیم، ولی شگرف به همراه دارد: به طور مثال، نظریه‌هایی که سریان دادن روش‌های تجربی به علوم اجتماعی را قبول نمی‌کنند، نقاد استقراگرایی و نسبی‌گرایی محسوب می‌شوند.

پل فایربرد به برجسته‌ترین آنارشیست روشی معروف است. آنچه در بدو امر از کتاب برضد روش او^{۱۵} به ذهن متبادر می‌شود، آن است که او با هر روشی در علوم مخالف است. او می‌گوید دوستم ایمره لاکاتوش مرا به نوشتن این کتاب تشویق کرد و مرا آنارشیست خواند، چون رساله‌ام شکل نظام‌مند ندارد. وی بر خلاف پوپر معتقد است مقام داور^{*} و مقام گردآوری^{**} روش خاصی ندارد، و بنابراین تمایز بین آنها از اصل نادرست است. به اعتقاد او، در معرفت‌شناسی هیچ قاعده واحد و نقض‌ناپذیری وجود ندارد.

تأمل در سخنان فایربرد نشان می‌دهد که هرچند او نقاد شدید روش‌های موجود است، ولی مخالف هرگونه روشی نیست. وی در پیشگفتار کتاب معروف برضد روش، مقصود خود را چنین بیان می‌دارد:

تزمین این است که رویدادها و شیوه‌های عمل و نتایجی که علم را تشکیل می‌دهند، ساختار مشترکی ندارند. پژوهش موفقیت‌آمیز از شاخص‌های استاندارد تبعیت نمی‌کند. پس: اولاً، موفقیت‌های علمی را نمی‌توان به سادگی تبیین کرد؛ ثانیاً، از موفقیت‌های علم نمی‌توان به مثابه استدلالی برای بررسی مسائل حل نشده به طریقی مشخص استفاده نمود، و ثالثاً، شیوه‌های غیرعلمی را نمی‌توان از طریق استدلال بنا گذاشت. انواع مختلفی از علم وجود دارد. انگیزه من در این کتاب انسان دوستانه است، نه عقل‌گرایانه. من برضد علم نیستم، من ضد ایدئولوژی‌هایی هستم که از نام علم برای کشتن فرهنگ استفاده می‌کنند.^{۱۶}

در این مسأله نباید شک کرد که فایربرد در صدد ارائه روشی جایگزین نیست؛ اما آیا او برضد هرگونه روشی است، یا آن که می‌خواهد محدودیت‌ها و معضلات روش‌شناسی‌های موجود را نشان دهد؟ او به صراحت مقصود خویش را بیان می‌کند:

خواننده ممکن است گمان کند که من روش‌شناسی جدیدی را معرفی می‌کنم، که در آن ضد

استقرا جانشین استقرا می‌شود. این گمان باطل است. من نمی‌خواهم رشته‌ای از قاعده‌های عمومی را جانشین قاعده‌های دیگر کنم، بلکه بیشتر می‌خواهم خواننده را متقاعد کنم که همه روش‌شناسی‌ها حتی آشکارترین آنها محدودیت‌هایی دارند.^{۱۷}

به اعتقاد او، علم مقدس نیست، بلکه تنها واقعیت این است که علم وجود دارد و ستایش می‌شود و نتایجی دارد که برای متعالی ساختن آن کافی نیست. سنت‌ها نه خوبند و نه بد، سنت‌ها فقط هستند. پس عقلانیت، داور سنت‌ها نیست. عقلانیت، خود یک سنت یا بخشی از یک سنت است.^{۱۸} پس هر چند فایراند مباحث خود را به شکل نظام‌مند مطرح نکرده و تنها به ذکر شواهدی بر مدعاهای خویش اکتفا نموده است، اما بر ضد هر روشی هم نیست، بلکه می‌خواهد با کلیت و جهان شمول بودن روش‌های موجود مبارزه کند.

در مجموع می‌توان گفت تنوع مکاتب فلسفه علم به حدی است که امکان‌پذیر است که روش و کنار گذاشتن بقیه روش‌ها را نفی می‌کند. اگر اختلافات در مسائلی همچون استقراگرایی و قیاس‌گرایی و ارزش تجربه یا بر جا باشد، این گونه مسائل در علوم سیاسی هم از حیث روشی تأثیر گذار خواهد بود. کسانی که در فلسفه علم اثبات‌گرا هستند، در علوم سیاسی از روش‌های موجود در رفتار‌گرایی دفاع می‌کنند. بر عکس، نقادان پوزیتیویسم این گونه روش‌ها را به نقد می‌کشند. از آن جا که به نظر نمی‌رسد روزی اختلاف نظر در فلسفه علم به اجماع تبدیل شود، به احتمال زیاد روش‌های علوم سیاسی نیز از آن عدم اتفاق متأثر خواهد بود.

ب) ابهامات ناشی از روش‌های علوم اجتماعی

به نظر می‌رسد محوری‌ترین معضل در روش‌شناسی علوم اجتماعی این مسأله باشد که روش‌های رفتارگرایانه علی‌رغم متحمل شدن نقدهای جدی، هنوز سایه خود را بر علوم اجتماعی گسترده‌اند. روش‌های کمی و آماری از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان این حوزه اعتبار ویژه خویش را دارا هستند. غالب کتاب‌هایی که در باره روش‌های علوم اجتماعی و علوم سیاسی نوشته می‌شوند، میراث خوار روش‌های اثباتی می‌باشند. این در حالی است که روش‌های تفسیری و نقدی سعی در نقد مبانی روش‌شناختی آنها دارند، و روش‌های پسامدرن به شکل اصولی سعی می‌کنند طرحی نو دراندازند؛ به طور مثال، هابرماس معتقد است نگرش اثباتی با گذاشتن فلسفه علم به جای نظریه شناخت، علم و شناخت را یکسان قلمداد کرد. به نظر وی، عقل‌زدانی علم جدید به معنای اثباتی آن شده است.^{۱۹}

ج) مشکلات روش شناختی خاص علوم سیاسی

علاوه بر مشکلاتی که از جانب فلسفه علم به شکل کلی، و فلسفه علوم اجتماعی به شکل خاص تر به روش‌شناسی در علوم سیاسی تحمیل شده است، معضلاتی نیز وجود دارد که خاص علوم سیاسی است. این دسته از مسائل، در درجه اول به جوان بودن گرایش تجربی این علم برمی‌گردد. مدت‌مدیدی بحث بر سر آن بود که آیا علوم سیاسی به رشته علمی * مستقلی تبدیل شده یا آن که مجموعه‌ای از دانش‌های مرتبط به دیگر علوم است. گروهی بر آن بودند که علوم سیاسی رشته مستقلی نیست، و تنها دانش‌هایی از دیگر رشته‌ها - همانند اقتصاد سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، فلسفه سیاسی و اخلاق سیاسی - حول محوری خاص گرد هم آمده‌اند. به همین دلیل بود که تا چندین سال قبل سعی می‌شد این رشته را همراه رشته مستقل تری - همانند اقتصاد یا حقوق - در دانشکده واحدی جای دهند. اگر علوم سیاسی رشته مستقلی نباشد، بالطبع روش مستقلی نیز نخواهد داشت. به نظر می‌رسد در چند دهه اخیر با رشد روزافزون این علم، کمتر کسی در استقلال آن تشکیک کند، ولی نکته مهمی که باز در این صورت وجود خواهد داشت، این است که علوم سیاسی نیز روش‌های خام و ناپخته‌ای خواهد داشت.

بخش دیگری از مشکلات روش شناختی در علوم سیاسی به بحران مفاهیم در این علم برمی‌گردد. کمتر کتابی می‌توان سراغ گرفت که فرق ابتدایی‌ترین واژگان مورد نیاز در علوم سیاسی مانند سیاست، علم سیاست، علوم سیاسی، فلسفه سیاسی، فلسفه سیاست، فلسفه علم سیاست و دانش سیاسی را به خوبی توضیح داده باشد. به این مجموعه می‌باید ابهام در واژگان مربوط به روش و روش‌شناسی - که قبلاً آنها را در هفت سطح تفکیک کردیم - را نیز افزود. در خصوص اصطلاحات خود فلسفه سیاسی نیز این مشکل وجود دارد؛ به طور مثال، اصطلاح «مشروعیت» در معنای جامعه‌شناختی و کاربردش در فلسفه سیاسی به خوبی از هم تفکیک نشده‌اند. مشروعیت در درس مبانی علم سیاست به رضایت مردم تفسیر می‌شود، در حالی که در فلسفه سیاسی به حق اعمال قدرت تفسیر می‌گردد.^{۲۰} بنابراین برخی نظام‌ها در حالی که از دیدگاه اول مشروعند، ممکن است از دیدگاه دوم مشروع نباشند، همان گونه که عکس این قاعده نیز صحیح به نظر می‌رسد. نظامی مشروع از دیدگاه فلسفه سیاسی خاص ممکن است نتواند رضایت مردم را جلب کند. به هر حال، غرض در این جا، اثبات یا نفی مسأله فوق نیست، بلکه می‌خواهیم از ضرورت طرح این گونه مباحث سخن بگوییم. شدت بحران مفاهیم به آن گونه که در علوم سیاسی وجود دارد، در علوم همانند فلسفه نیست.

* discipline

علت این امر را باید در اموری همانند جوان بودن علوم سیاسی، مجموعه‌ای بودنش و تدوین نشدن فرهنگ‌ها و دائرة المعارف‌های جامع و متنوع جست‌وجو کرد.

د) مشکلات روش شناختی علوم سیاسی در جامعه ما

علوم سیاسی علاوه بر معضلات سه‌گانه فوق، ممکن است مشکلات مربوط به جامعه‌ای خاص را نیز داشته باشد. جامعه ما از دو حیث ویژگی‌های خاصی دارد: جهان‌سومی بودن و اسلامی بودن. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم از فرهنگی مرکب برخورداریم. به لحاظ ایرانی بودن، از دیر زمان ویژگی‌های خاص این فرهنگ را حمل کرده‌ایم. پس از ورود اسلام به ایران، چالش‌های احتمالی دو فرهنگ ایرانی و اسلامی خود را نشان دادند. آنچه از این هم مهم‌تر به نظر می‌رسد رویارویی با فرهنگ مدرن (اعم از فرهنگ غربی و فرهنگ شرقی) از صد سال پیش به این طرف بود. از آن جا که تمدن غرب چندین گام از تمدن اسلامی جلوتر قرار داشت، مواجهه با آن همراه با خودباختگی صورت می‌پذیرفت. ما همواره یک پا در سنت و یک پا در تجدد (مدرنیته) داشته‌ایم. اما مشکلات از آن جا بروز می‌کند که نه تعریف درستی از «سنت» داریم، نه به نقد تراش خود پرداخته‌ایم، نه تجدد را به خوبی شناخته‌ایم، و مهم‌تر از همه آن که در راستای ترکیب و هم‌پهادسازی عناصر و مؤلفه‌های فوق چندان کامیاب نبوده‌ایم. جامعه ما، جامعه‌ای در حال گذار است و هنوز نتوانسته تکلیف خود را با آنچه داشته و آنچه می‌خواهد روشن کند. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که نه از سنت بریده است، نه می‌تواند دل از تجدد برکند و نه قدرت آن را دارد که بین آنها تلفیق ایجاد نماید. تو‌گویی روند نوسازی یا مدرن شدن جوامع امری محتوم و غیر قابل برگشت است. در این وضع، گفتمان‌های مختلف در هم ریخته‌اند و در این بین مرجعیتی یافت نمی‌شود. پس علاوه بر شناخت صحیح تجدد، باید آن را نقد کنیم و سپس نسبت آن با فرهنگ بومی خود (فرهنگ ایرانی و اسلامی) را بسنجیم.

در این جاست که وقتی از وضعیت روش‌شناسی علوم سیاسی در جامعه خود سخن می‌گوییم، با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شویم؛ اولاً، در خود غرب هم گفتمان‌های مختلفی وجود دارد. مسأله روش‌شناسی در علوم سیاسی نیز در آن جا به تعداد مکاتب، امری اختلافی است. در درجه دوم ما در فهم صحیح آنچه در دنیای متمدن می‌گذرد مشکل داریم، چه رسد به بومی کردن آنها و نسبت‌سنجی شان با داشته‌های موجود! شاید به دلیل این آشفتگی‌ها باشد که برخی معتقدند ما همان راهی را باید برویم که غرب چند صد سال پیش رفت، چرا که گذشته غرب، آینده ماست. در عین حال برخی دیگر به راحتی از روش‌های پسامدرن برای حل معضلات موجود بهره می‌جویند.

به مجموعه مشکلات فوق این مسأله را باید افزود که خود علوم سیاسی در جامعه ما وضع مطلوبی

ندارد. نبود رابطه مناسب با جهان غرب و حتی جهان عرب، مسلط نبودن بسیاری از دانش پژوهان به زبان انگلیسی، ترجمه‌های ناقص و سیاسی شدن فضای علم و پژوهش، برخی از مشکلات موجود در این بین را تشکیل می‌دهند. مفاهیمی که در بستر خاص مغرب زمین شکل گرفته‌اند، گاه در انتقالشان دچار کژتابی* می‌شوند. مثال ساده آن را می‌توان در ترجمه «میانه رو» به «لیبرال» پس از پیروزی انقلاب ایران دید.

در خصوص فلسفه سیاسی نیز این مشکل وجود دارد. دانش فلسفه در جامعه ما به همان اندازه که در باب متافیزیک تقویت شد، از فلسفه‌های مضاف فاصله گرفت. دوری فلسفه از فلسفه‌های مضاف نتیجه‌ای جز بیگانه شدن این علم از واقعیت‌های اجتماعی نداشت. بر عکس، در جهان غرب فلسفه‌های مضاف (همانند فلسفه سیاسی) رشد کردند و بین این رشته و واقعیت‌های اجتماعی پیوندی عمیق برقرار ساختند. در یونان هم دغدغه اجتماعی فلاسفه زیاد بود، تا آن جا که حتی افلاطون که یک فیلسوف ایدئالیست و «مدینه فاضله» ای تلقی می‌شود، از سیاست به فلسفه رسید. تفکر سیاسی در ایران زمین دچار آفات متدلوژیک شده است. به تعبیری، می‌توان این آسیب‌ها را به چند دسته تقسیم کرد: اصل تخیلی بودن تفکر، اصل سلیقه‌ای بودن تفکر، اصل ضعف در دست‌یابی به اجماع نظر، اصل ضعف در برخورد با ابهام، اصل ضعف در توجه به زمان، اصل ضعف در مواجهه فکری و اصل ضعف در انتخاب میان کنترل اندیشه و مدیریت اندیشه.^{۲۱} هر چند به نظر نمی‌رسد بین هفت مورد فوق ارتباط منطقی با شرایط افراز (جامعیت و مانعیت) وجود داشته باشد، اما به هر حال موارد مذکور می‌تواند مدعای مورد بحث یعنی بحران روش شناختی در علوم سیاسی در ایران را تأیید نماید.

اگر بخواهیم بحران روش‌شناسی در جامعه خود را به زبان فوکو و طبق اصطلاحات او بیان کنیم، می‌توانیم بگوییم روش با نظام دانایی (اپیستمه) پیوندی تنگاتنگ دارد. نظام دانایی را می‌توان به روابط علوم در عصری خاص تعریف کرد. شاید بتوان تا قبل از طرح مباحث پسامدرن از چهار نظام دانایی مهم بحث کرد: نظام دانایی یونان که مبتنی بر دانش فلسفی با روش عقلی بود، نظام دانایی مسیحیت که گسست ایمان و عقل را مفروض گرفته بود، نظام دانایی اسلام که از دو نظام قبل بهره می‌برد ولی به هر حال نظام خاص خود را داشت، و نظام دانایی مدرن که طرحی نو در انداخت. حال اگر چهار اپیستمه فوق را با هم مقایسه کنیم، می‌بینیم که تفاوت اصلی آنها در روش‌شناسی است. روش غالب در نظام اول عقلی، در نظام دوم و سوم با تقدم وحی و ایمان بر عقل، و در نظام چهارم

* distortion

مبتنی بر عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی است. البته در هر نظام دانایی روش‌ها و نظریه‌های مختلفی وجود دارند، و بنابراین نمی‌توان از روش واحد در یک ایستگاه سخن گفت. به هر حال وضوح و سازواری یک نظام دانایی، با منقح بودن روش‌های به کار گرفته شده در آن ارتباط مستقیم دارد. به همین میزان، بحران در نظام دانایی باعث بحران در روش‌شناسی می‌شود. در نظام دانایی ما ایرانیان و ما مسلمانان، عناصر و روش‌های ناهمگونی از سه نظام دانایی اول - بالآخر نظام اسلامی و یونانی - وجود دارد، ولی مهم‌تر آن است که در قرون اخیر با ایستگاه مدرن، و در دهه‌های آخر قرن بیستم و سال‌های نخست هزاره بیست و یکم با روش‌های پسامدرن روبه‌رو شده است. سنت و تجدید نظام دانایی خاص خود را دارند. کسی که در نظام دانایی سنت بیندیشد و نتواند از آن خارج شود، نمی‌تواند مدرنیته را فهم کند. شاید مهم‌ترین عنصر شکل دهنده نظام دانایی، مباحث روش‌شناسانه آن باشد. آنچه نظام دانایی یونانی، مسیحی، اسلامی و مدرن را از هم متمایز می‌کند، در درجه اول ارزشی است که هر کدام از آنها به عقل، وحی و تجربه می‌دهند. دانش‌های دوران یونان با محوریت عقل سامان داده شد، در حالی که در مسیحیت و اسلام بحث وحی و ایمان نیز برای خود جای پای باز کردند، هر چند در آن دو دین الهی نیز این نسبت یکسان نبود. ما به خوبی نمی‌دانیم چه مقدار از داشته‌های قبل خود را می‌خواهیم نگاه داریم یا تعدیل کنیم. برخی از متفکران مدرن غرب توانستند قرائتی از سنت پیشین خود به دست دهند که با مدرنیسم به نحوی جمع شود؛ اما کوشش ما در این زمینه تاکنون به سرانجام مشخصی نرسیده است. بحران روش‌شناسی ما در ارتباط مستقیم با بحران در نظام دانایی ما قابل تحلیل به نظر می‌رسد.

جمع‌بندی: اشاره‌ای به مراحل برون رفت از بحران

اگر اصل مسأله بحران روش‌شناسی در علوم سیاسی را بپذیریم، می‌توان مراحل زیر را در راستای برون رفت از این بحران پیشنهاد کرد:

۱. شناخت روش‌های مدرن: یکی از علل اصلی بحران در روش‌شناسی علوم سیاسی، رویارویی با مدرنیته است. پیشرفت علوم مختلف در تمدن غرب در سده‌های اخیر و همچنین عقب‌گرد فکری و علمی ما تا آن زمان که با تجدید آشنا نشده بودیم، چندان احساس نمی‌شد. اگر از بحث کلان سنت و تجدید صرف نظر کنیم و راه برون رفت را بر مبحث روش‌شناسی متمرکز نماییم، می‌توانیم بگوییم رویارویی با تجدید، نوعی مواجهه با روش‌های جدید تلقی می‌شد. اولین سؤالی که در این بین ممکن است به ذهن برسد، آن است که روش‌های جدید چه هستند و آیا همین مسأله باعث تقدم آنها و تأخر ما نشده است؟ در پاسخ به این پرسش، عده‌ای راه حل را در بریدن از سنت و غربی شدن جست‌وجو

کردند، برخی بر سنت جمود ورزیدند، و گروهی سعی کردند با فهم صحیح تجدد و روش‌های آن، راهی برای جمع آن با سنت پیدا کنند. گروه اول را می‌توان تجدد گرایان، گروه دوم را سنت گرایان، و گروه آخر را اصلاح گرایان نامید. شایان ذکر است که شناخت تجدد برای هر سه گروه لازم است. مسأله برای گروه اول و سوم روشن است، چون یکی می‌خواهد غربی شود و دیگری می‌خواهد روش‌های جدید را با سنت خود آشتی دهد. گروه دوم نیز برای آن که بداند چه چیزی نیست و با چه روش‌هایی مخالف است، نیاز دارد تصور صحیحی از تجدد و روش‌های آن داشته باشد! اگر مدرنیته و شناخت آن امری محتوم، و نه به خواست یا عدم خواست ماست، پس چاره‌ای جز شناخت صحیح آن وجود ندارد. شناخت روش‌های مدرن با توصیه اخلاقی یا صدور بخش نامه حاصل نمی‌شود! برخی از لوازم این مهم عبارتند از: به راه انداختن نهضت ترجمه همانند قرن چهارم هجری، شکستن دیوارهای بی‌اعتمادی و ارتباط بیشتر با جهان غرب و روش‌شناسی‌های مدرن به شکل مستقیم، تدوین دائرة المعارف‌ها و فرهنگ‌نامه‌های خاص و دقیق علوم سیاسی و نجات دانش پژوهان از بحران مفاهیم در این رشته، و به‌دادن به دروسی همچون منطق، فلسفه علم و روش‌شناسی.

۲. نقد و بومی کردن روش‌های جدید: روش‌های مدرن وحی الهی و آیه منزل نیستند که بدون محک خوردن مورد قبول واقع شوند. نقد روش‌های مدرن در خود غرب نیز وجود دارد. جهان غرب یک کل به هم پیوسته نیست، که یک روش بر آن حاکم باشد. پس از شناخت و نقد روش‌های جدید، نوبت به بومی کردن آنها می‌رسد. از آن جا که این روش‌ها در بستر مدرنیته شکل گرفته‌اند، با ورود به محیطی دیگر تغییر شکل پیدا می‌کنند. بسیاری از متفکران مغرب زمین اذعان دارند که نظریه خود را برای آن محیط ارائه کرده‌اند و اگر بخواهد به جهان در حال توسعه انتقال یابد چاره‌ای جز متحمل شدن جرح و تعدیل‌هایی نخواهد داشت. هر چند شناخت هرمنوتیک و گفتمان و روش‌های مدرن و پسامدرن بران ما اهمیت دارند، اما ما باید وضع خود در این بین را مشخص کنیم. ما نیاز مبرم به شناخت‌های دیگر و گادامر و مک اینتایر و فوکوی ایرانی داریم. شناخت متفکران مغرب زمین ممکن است بر «محفوظات» ما بیفزاید، ولی این نسبت سنجی آنها با ایران و اسلام است که می‌تواند «دانش» ما را گسترش و توسعه دهد. در عین حال بومی کردن روش‌های نو پیدا، نمی‌تواند به استحاله ماهیت آنها منجر شود؛ به طور مثال، نمی‌توان از روش‌های پسامدرن سخن گفت، و نسبی‌گرایی آنها را نادیده گرفت.

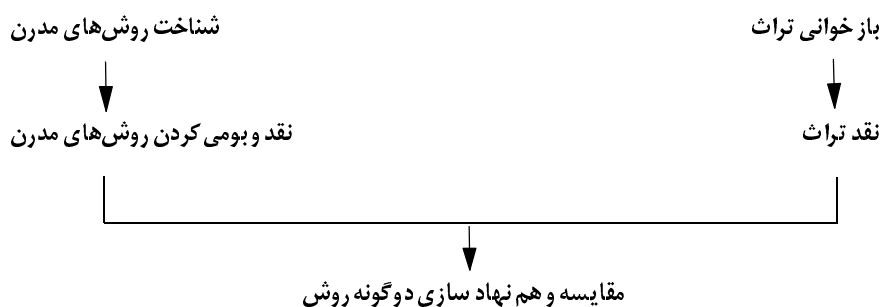
۳. بازخوانی و نقد تراث: اگر هدف ما مقایسه روش‌های جدید با سنت یا ایجاد هم‌نهادی بین آنها

باشد، به موازات شناخت، نقد و بومی کردن شیوه‌های مدرن، باید تکلیف خود با داشته‌های پیشین خود را نیز مشخص کنیم. سنت فکری ما - به ویژه سنت اسلامی‌ما - نیاز به بازخوانی و نقد دارد. واضح است که در این جا از اسلام دو (قرائت‌های موجود از متون مقدس) سخن می‌گوییم، نه از اسلام یک (کتاب و سنت). شاید مهم‌ترین بحث روش‌شناسانه در این بین، ارتباط عقل با نقل و ایمان باشد.

۴. مقایسه و هم‌نهاد سازی روش‌های مدرن و سنتی: روش‌های سنتی و مدرن در یک نقطه می‌توانند با هم مقایسه و در صورت امکان تلفیق شوند. این مرحله بدون گذراندن سه مرحله قبل میسر به نظر نمی‌رسد. در میان کتب روش تحقیق، کتاب محمد امزبان از این جهت با مقاله حاضر پیوند می‌خورد که هم دغدغه شناخت و نقد روش‌های جدید را دارد، و هم انگیزه کافی برای مقایسه آنها با روش‌های سنتی.^{۲۲} به هر حال، مقایسه و هم‌نهاد سازی روش‌های فوق نیاز به مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی خاص خود را دارد. یکی از مباحث روش‌شناسانه حاکم بر این هم‌نهاد سازی روش‌های مختلف، قبول یا رد کثرت‌گرایی روش‌شناختی است. این روش می‌تواند دستاوردهای زیادی در علوم سیاسی - که دانشی چند وجهی تلقی می‌شود - به همراه داشته باشد.

غرض از «کثرت‌گرایی روش‌شناختی»، آنارشیسم روشی یا امکان استفاده از هر روشی در هر موضوعی بدون وجود معیاری سنجیده نیست. از «کثرت‌گرایی روش‌شناختی» در این جا دو معنا را قصد می‌کنیم: در درجه اول در زیر شاخه‌های علوم سیاسی به حسب موضوع می‌توان از روشی خاص بهره‌مند شد؛ به طور مثال، روش‌هایی که در فلسفه سیاسی به کار می‌رود با روش‌هایی که در جامعه‌شناسی سیاسی وجود دارند، متفاوت است. روش‌های موجود در جامعه‌شناسی سیاسی و همچنین روانشناسی سیاسی، به معنای خاص کلمه «علمی»^{*} نرند. برعکس، در فلسفه سیاسی از نظریه‌ها و روش‌هایی همانند هرمنوتیک و گفتمان بهره می‌جوییم. وجه دوم کثرت‌گرایی روشی آن است که حتی در یک موضوع خاص نیز می‌توان از روش‌های مختلف استفاده کرد؛ به طور مثال، در تحلیل انقلاب اسلامی - به عنوان موضوعی خاص - می‌توان از ترکیب چند روش بهره برد. روش‌های مختلف تا آن جا که مکمل هم باشند، می‌توانند در یک مجموعه قرار گیرند. حسن کثرت‌گرایی روش‌شناختی به دو معنای فوق آن است که نقاط مثبت هر روش می‌تواند به پژوهشگر کمک کند تا جنبه‌های مختلف مسأله را بکاود. برای ما که پا در سنت و نگاهی به تجدد داریم و نمی‌توانیم از

هیچ یک دل بکنیم، روش‌های ترکیبی موجه به نظر می‌رسد. بدیهی است در آن جا که دو یا چند روش با هم تعارض دارند و مانعة الجمع به نظر می‌رسند، نباید آنها را ترکیب کرد. در پایان به برخی شرایط فکری و محیطی راه‌های برون رفت از بحران روش‌شناسی اشاره می‌کنیم. از آن جا که مسیر فوق بسیار سخت و طولانی می‌نماید، شرایط جنبی آن نیز از اهمیت خاصی برخوردار می‌شود. تا آن جا که ممکن است باید از ورود مباحث غیر علمی - همانند گرایش‌های شخصی و جناحی و سیاسی - در این بین خودداری کرد و علم را با زبان علم پاسخ گفت. علاوه بر آن، جدا کردن حکم اسلام دو (قرائت‌ها) و اسلام سه (عملکرد مسلمانان) از اسلام یک (متون دینی) ضروری به نظر می‌رسد. اسلام یک از دیدگاه شخص متدین تقدس دارد، اما اسلام دو و سه به شکل ضروری از چنین تقدسی برخوردار نیست. آنچه آمد در نمودار زیر نمایش داده شده است:



پی‌نوشت‌ها

۱. دیوید مارش (و جری استوکر)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸) ص ۲۴.
۲. باقر ساروخانی، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵) ج ۱، ص ۲۴.
۳. سید صادق حقیقت، «بر حاشیه روش تحقیق در علوم سیاسی»، دانش پژوهان، ش ۱ (نیمسال دوم ۸۱-۸۲) ص ۳۳-۴۲.
۴. عباس جوار شکیان، «مبانی نظری روش‌های تحقیق در علوم انسانی»، مجله مصباح، سال اول، شماره صفر (زمستان ۱۳۷۰).
۵. ر.ک: مصطفی ملکیان، «روش‌شناسی در علوم سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۱۴ (تابستان ۱۳۸۰).
۶. موریس دورژه، روش‌های علوم اجتماعی، ترجمه خسرو اسدی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۱۰۴-۱۱۶.
۷. مصطفی ملکیان، پیشین.
۸. باقر ساروخانی، پیشین، ص ۴-۲۳.
۹. همو، فلسفه علم و متدلوژی (تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۸۰) ص ۷، ۱۳ و ۲۳ (و نقد آن در: سعید ناجی، «نقد کتاب فلسفه علم و متدلوژی»، مجله حوزه و دانشگاه، ش ۳۴ (بهار ۱۳۸۲) ص ۱۵۵-۱۷۰.
۱۰. همان.
۱۱. ر.ک: فیلیسین شاله، شناخت روش علوم یا فلسفه علمی، ترجمه یحیی مهدوی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰) ص ۲۲-۶.
۱۲. ملاهادی سبزواری، منطق منظومه (قم: مصطفوی، بی تا) ص ۹.
- الفکر حركة الى المبادئ ومن مبادئ الى المراد
۱۳. آلن چالمرز، چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیباکلام (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴) ص ۲۰۶-۲۱۰.

۱۴. همان. ص ۲۰۶ و ۲۰۸.
۱۵. پل فایرآبند، برضد روش: طرح نظریه آتارشیستی معرفت، ترجمه مهدی قوام صفری (تهران: فکر روز، ۱۳۷۵).
۱۶. همان، پیشگفتار کتاب.
۱۷. همان. ص ۵۹.
۱۸. همان، ص ۳۴۷ و ۳۶۳.
۱۹. حسین بشیریه، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (تهران: نشر نی، ۱۳۷۶) ج ۱، ص ۲۱۳.
۲۰. سید صادق حقیقت، «مشروعیت و جمهوریت در اندیشه سیاسی شیعه»، جمهوریت و انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات) - (تهران: سازمان مدارک انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷) ص ۶۲۱-۶۳۶.
۲۱. محمود سریع القلم، روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین الملل (تهران: فرزانه، ۱۳۸۰) ص ۶۲-۹۴.
۲۲. محمد امزیان، روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات گرایی تا هنجار گرایی، ترجمه عبدالقادر سواری (قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه و المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۳۸۰).